

سلسله مباحث تفسیری  
دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

**استاد محمد رضا شایق**

**جلسه هشتم – دوره اوّل**

(۱۳۸۵/۹/۱)

واحد تفسیر دفتر فرهنگی  
هیئت انصار ولایت دارالعباده یزد

واحد تفسیر دفتر فرهنگی  
هیئت انصار ولایت دارالعباده یزد

صندوق پستی:

۸۹۱۹۵۳۱۷۱

[www.vela.ir](http://www.vela.ir)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم ا... الرحمن الرحیم و به نستعین و هو فیر ناصر و معین و صل الله علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

در شروع کلاس ولادت با سعادت حضرت فاطمه معصومه<sup>(س)</sup> را خدمت همه شما بزرگواران تهنیت عرض میکنم و همچنین گرامی می‌داریم هفته بسیج را و درود و رحمت خدا می‌فرستیم بر مرجع بزرگوار حضرت آیت ا... میرزا جواد تبریزی برای شادی روح آن بزرگوار همه اجماعاً یک صلوات ختم کنید.

موضوع بحث این جلسه بحث حمد است در قرآن کریم، راجع به واژه الحمد لله مقداری صحبت شد، فرق بین حمد و مدح را گفتیم. یکی از نکاتی که در قرآن کریم به آن اشاره شده این است که نعمتها غیر قابل شمارش است. قرآن می‌فرماید: وان تعدو نعمت ا.. لا تمسوها اگر نعمتها را بخواهید بشمارید نمی‌توانید آنها را به شماره درآورید. انصافاً هم همینطور است. چقدر نعمتهایی خدا به ما داده است که اصلاً متوجه نیستیم، نمی‌دانیم، نمی‌شناسیم، تا زمانی که آن نعمت از دستمان خدای نکرده خارج شود آن وقت می‌فهمیم چه نعمتهایی داشتیم.

در دو مورد قرآن فرموده است که اگر نعمتها را بخواهید بشمارید نمی‌توانید اما در هیچ جای قرآن نفرموده است که اگر بخواهید شکر نعمتها را بجا آورید نمی‌توانید. یعنی اینکه امکان شکر وجود ندارد، نمی‌توانید شکر بجای آورید این را خدا نگفته است. اگر شما یک نگاهی به روایات کنید، روایاتی که در مورد الحمد لله وارد شده در منابع روایی ما مجموع آن این است که خدا حمد را به منزله ادای حق شکر نعمتها قرار داده یا به عبارت دیگر اگر شما الحمد لله را با شرایط آن بگویید گو این که حق شکر را ادا کرده‌اید. ما طبعاً نمی‌توانیم حق شکر را ادا کنیم. این چیز طبیعی است. اما اگر الحمد لله را با آن شرایط و لوازمی که دارد بگوییم حق شکر را ادا کردیم و البته این خداوند قرار داده که هرکس اینطوری خدا را حمد کند این به منزله ادای حق شکر خدا است. بخاطر همین در قرآن



می گویند «رب». هیچ کس در این قسمت شریک خدا نیست. هر کس در ربوبیت کسی را شریک خدا بداند مشرک است. آن روایاتی که در رابطه با طالب علم آمده نگاه کنید. بسیار روایات<sup>۱</sup> ارزشمندی است که از ویژگی های طالبان علم این است که فرشتگان خدا بالها را فرش راه طالبان علم می کنند. چه برسد به دانشی که مربوط به قرآن کریم باشد که اشرف دانش هاست و خدا در ازای هر کلمه ای که در پی آن هستند چه شهرهایی که در بهشت به آنها عطا می کند. (در روایات آمده) هر ورقی که از شخصی که دنبال علم است به جا بماند بعد از او در این جبابی می شود بین او و آتش جهنم و چه جبابی بین انسان و آتش جهنم بهتر از قرآن کریم که محتوایش و ظاهرش و باطنش انسان را از آتش دور می کند. «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند». انشاءالله شما بزرگواران هم مصداق این باشید.

کریم هیچ جا نگفته است که اگر بخواهید شکر نعمتها را بجا آورید توانا نیستید اما فرموده است اگر بخواهید نعمتها را بشمارید نمی توانید. یک جریانی از امام صادق<sup>(ع)</sup> نقل شده است. فرمودند پدرم یک استری داشت استر همان قاطر است. آن استر گم شد امام فرمود که اگر آن پیدا شود من به شکرانه آن، طوری خدارا ستایش می کنم که مورد رضایت او باشد. بعد استر را پیدا کردند با تمام زین و تجهیزاتی که همراه آن بود آوردند خدمت امام. امام بر آن قرار گرفت یا روایت است در گوشه ای نشست یا قرار گرفت و گفتند الحمدالله. بعد گفتند که هیچ حمدی نیست مگر در آن چیزی که من گفتم داخل است. این هم یک روایت معروفی است که مفسرین گفته اند و مرحوم علامه طباطبایی هم در بحث روایتی در تفسیر المیزان آورده اند.

اما دو نوع حمد داریم یک نوع حمد در موقع راحتی، شکر بر نعمتی که خدا داده است. یکی حمد در موقع رنج و بلا و ناراحتی. دومی اهمیت آن بیشتر است چون انسان در موقع راحتی اگر خدا به او لطفی کرد و نعمتی داد بگوید الحمدلله خیلی هنر نیست، هنر است، اما خیلی هنر نیست. اما اگر مثلاً فرزندش را گرفت یا مریضش کرد و گرفتارش کرد و باز هم گفت الحمدلله معلوم است که خدایستیش کامل است، دین داری اش، دینداری واقعی است. عده ای آمدند نزد پیامبرگرامی<sup>(ص)</sup> حضرت فرمودند: شما کی هستید؟ گفتند: ما مومنان هستیم. (نَمْنُ الْمُؤْمِنُونَ) پیامبر گفتند علامت ایمان شما چیست؟ علائمی گفتند از جمله این را گفتند: نَزَمَى قَفَا الله وَ نَمَبِرُ عَلَى بلاء الله. ما به قضای خدا راضی هستیم و بر بالای خدا صبوری می کنیم. حضرت فرمودند شما به حق مومن هستید. این که انسان در حالت رنج و ناراحتی خدا را حمد کند این ارزش بالاتری دارد از این که انسان در موقع فرح و شادمانی و سرور و موقع نعمت خدا را حمد کند. یک عبارتی از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است که می فرماید الحمدالله علی ما من ابلی و ابتلا. من خدا را حمد می کنم هم بر آنچه نعمت داد و احسان کرد و

۱- کافی جلد ۱/ ص ۳۴ / باب الثواب العالم و المتعلم  
قال رسول الله: ...وان الملائكة لتضع اجنحتها لطلب العلم رضاءة و ....



هم بر آنچه بلا و مصیبت داد در بر هردوتا خدارا حمد میکنم. انسان مؤمن بلا و مصیبت هم برای او نعمت است. چون روایت داریم که این باعث می شود که گناهانش پاک شود در قیامت از عذابهای هولناک نجات پیدا کند و به تعبیر روایات پاک و بدون هیچ گناهی وارد قیامت شود. پس برای مومن بلا یک نوع نعمت است. یکی از سنتهای الهی این است که قرآن با تاکید فروان فرموده است *لَان شَكَرْتُمْ لَازِيدَنَّكُمْ*. لام، لام قسم است و *لَازِيدَنَّكُمْ* که لام تاکید است و نون آن هم مشدد آورده است و نون تاکید ثقیله است به قول ما تاکید مضاعف است. یعنی در واقع این عبارت قرآنی با قسم و چند تاکید همراه است. اگر شما خدا را شکر کنید حتماً نعمت زیادتری به شما خواهم داد. این سنت الهی است. امیرالمؤمنین در کلامی می فرماید *ومن اوتى شکر لم يحرم زياده*. اول روایت می فرماید: هر کس ۴ چیز به او داده اند از ۴ چیز محروم نیست یکی از آنها این را می فرمایند «*هـ من اوتى شکرله يمره الزيادة*» هر کس شکر را به او دادند از زیادی نعمت هرگز محروم نخواهد شد. پس یکی از سنتهای الهی این است که اگر ما شکر خدا بجای بیاوریم قطعاً خداوند نعمت را بر ما گسترش خواهد داد. خوب حالا اگر ما بگوییم الحمدلله یعنی همه حمد برای خدا است، این منافاتی ندارد با اینکه ما از مخلوق تشکر کنیم. یا اینکه بگوییم آقا تو کاری برای ما نکردی تو وسیله بودی تو اصلاً هیچ چیزی نیستی ما از امروز می خواهیم توحیدی عمل کنیم. نه اینطور نیست. قرآن در مورد پدر و مادر می فرماید *ان شَكَرْ لِيْ وَلِهَالِدَيْكَ تَشْكُرْ* از والدین را که وسیله خدا هستند گذاشته در کنار تشکر از خودش. *ان اشکرلی هـ لهالديک برای من و برای پدر و مادرت تشکر کن از این آیه معلوم می شود که تشکر از واسطه هم جادارد، اگر نداشت خدا به ما یاد نمی داد. در کنار خدا از غیر خدا، از واسطه خدا تشکر کردن عین توحید است. منتهی دو صورت پیدا می کند یک وقت ما خدا از یادمان می رود فکر میکنیم که هر چه شده این آقا و این شخص برای ما انجام داده است، این شرک است یک وقت هم یادمان نمی رود و می دانیم که او وسیله خدا*

ریشه فرق دارند. مرحوم علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> «رب» را تفسیر می کنند به «مالک مصلح». اگر چه مربی هم درش هست. منتها فرق «مربی» با «رب» این است که «مربی» لزوماً مالک نیست. شما فرزندان را تحویل معلمی می دهید، او مربی اش است ولی مالکش که نیست. یا یک باغبانی مثلاً می آید باغی را پر از گل و گیاه می کند، تربیت می کند باغبان مربی است مالک که نیست. اگر چه معنای تربیت و مربی بودن هم مُنک در معنای «رب» است. درش وجود دارد. اما تعبیری که علامه دارند «مالک مصلح» است. بعضی ها اصلاح می کنند ولی مالک نیستند، یک چیزی را اصلاحش می کنند. مثال باغبانی که عرض کردم یا مربی. مربی خوب اصلاح می کند، اما دیگر مالک نیست. بعضی ها مالکند اما ملکشان را اصلاح نمی کنند، افساد می کنند، خرابش می کنند. خداوند مالک است، آن هم با آن ویژگی هایی که در بحث مالکیت خواهیم گفت مُلکش را هم اصلاح می کند، اصلاحش هم با تدبیرش است. تدبیر با احاطه کامل؛ تدبیری که از هیچ جانبی غفلت ندارد، به آن می گویند تدبیر مطلق. تدبیر ما تدبیر نسبی است. یک مدیر کل، مدیر یک اداره ای، نمی توانیم بگوییم الآن که اینجا نشسته خبر دارد در آبدارخانه چه خبر است؟ در اتاق معاونت چه خبر است؟ در اتاق کارمندان چه خبر است؟ کی چه کار کرده، کی چه کار می کند؟ او یک احاطه کلی، (اگر خیلی مدیر خوبی باشد) دارد. اگر وارد اداره ای شویم ببینیم اوضاع به هم ریخته و هرچ و مرج است، می گوییم که این مدیر نیست، تدبیر ندارد. تدبیر الهی، تدبیر با احاطه کامل است. هیچ زره ای در عالم مورد غفلت خدا نیست. «*هـ ما لله بغافل عما تعملون*»: هیچ عملی از نظر خدا مخفی نمی ماند. با یک چنین احاطه ای ذات اقدس الهی دارد، عالم را تدبیر می کند. خوب، پس او می شود مالک مصلح. مالکیتی که هیچ قید و بندی ندارد. اصلاح کردنی که با تدبیر کامل است. به این

۱- آل عمران ۹۹- بقره ۱۴۹- بقره ۱۴۰- بقره ۸۵- بقره ۷۴

لعلکم تفلهمون<sup>۱</sup> پس یاد کردن نعمت ها باعث تقویت روحیه تشکر است. تقویت روحیه تشکر باعث رستگاری است. ایمانی که ریشه اش در حیا باشد خیلی ایمان محکمی است. امیر المؤمنین فرمودند: «لا ایمان کالمیاء و الصبر»<sup>۲</sup> هیچ ایمانی مثل حیاء و صبر نیست. اگر کسی از روی حیا بندگی خدا بکند، این قیمت ندارد. یکی از بهترین سنخ های ایمان، ایمانی است که از روی حیاء باشد. حیا کی در انسان تشدید می شود؟ آن وقتی که خدا را یاد کند چقدر بهش نعمت داده! من جداً از شما بزرگواران درخواست دارم اگر فرصتی شد بروید ترجمه دعای عرفه را بخوانید. بشمارید ببینید امام حسین<sup>(ع)</sup> چند تا نعمت را یاد می کند؟ چند تا نعمت را آنجا یاد می کنند؟ اینها تأثیر می گذارد. حافظ می فرماید که:<sup>۳</sup>

ادب و شرم تو را خسرو مه رویان کرد آفرین بر تو که شایسته صد چندی  
انسانی که شرم داشته باشد، حیا داشته باشد، اصلاً این نشانه این است که لبّ دین را دارد و اگر در کسی بی حیایی دیدید یا شعبه ای از بی حیایی، بدانید دینش هم پوشالی است. اگر حتی عابد زاهد باشد، دینش پوشالی است. مثل بنایی است که بر شن زار ساحل سست دریا ساختند. با یک زلزله یک ریشتری خراب می شود. «لا دین لمن لا میاء له»<sup>۴</sup> چه حیایی بالاتر از اینکه انسان جلوی خدا حیاء کند؟ خجالت بکشد؟ و این حیا از آنجایی تقویت می شود که ما یاد نعمت ها بکنیم. پس یاد نعمت ها روحیه شکر را به خاطر ایجاد حیا تقویت می کند. در دنباله آیه اول حمد می خوانیم که «المد لله رب العالمین»<sup>۵</sup>. «رب» بعضی ها فکر کردند این کلمه بمعنای «مربی» است و واژه مربی از رب بدست می آید. «مربی» ریشه اش «رَبَّی» است. اما این ریشه اش «رَبَّبَ» است. یعنی در

بود و از او تشکر می کنیم این عین توحید است، رضای خدا در این است و باید از بندگان خدا آنهایی احسان به ما کرده اند تشکر کنیم. سپاسگزاری کنیم، حتی سپاسگزاری عملی. امیرالمؤمنین فرمودند: اذا اسدیت الیک یدن اگر دست احسانی به سوی تو دراز شد و کافعها بما یربی علیها آن دست احسان را برگردان با یک احسان بالاتر با یک احسان بزرگتر. مثلاً یک کسی یک ضبط صوتی به شما هدیه داد شما یک تلویزیون به او هدیه بدهید یک احسان بزرگتری به او بکنید. و کافعها بما یربی علیها دنبال حدیث می فرمایند والفضل معدلک للبادی با این وجود که احسان شما بزرگتر است ولی فضیلت و برتری مال آن کسی است که شروع کرده است. او به شما مثلاً مثلاً ده هزار تومان ارزش دارد کرده، شما آمدید چیزی که ۱۰۰ هزار تومان قیمت دارد به او هدیه کردید، کار خوبی کردید اما فضیلت مال او است والفضل معدلک للبادی این تشکر عملی است نه اینکه اگر هدیه کرد بگویید خوب بفرما برو، خدا این کار کرده مال، مال خدا و تو مامور خدا، انداخت به دل تو و این هم قسمت من بود بفرما برو. این جوری نمی شود با مردم برخورد کرد. من دیدم بعضیها برداشتهای غلط از دین می کنند. امیرالمؤمنین یک بیانی دارند در نامه در عهد مالک اشتر، خیلی جالب است یکی از مطالب مدیریتی، خوب گویی که حضرت دارند مشکلات این عصر را بیان می کنند، گاهی میبینیم آقای چیزی اختراع کرده ابتکار کرده یک آقای دیگر رفته به اسم خودش ثبت کرده. من خودم مواجه شدم با این مسأله یک شخصی رفته اکتشاف دیگری را به نام خود ثبت کرده. یا مثلاً در در دوایر مربوطه پارتنری بازی کرده حالا گذشته، حضرت فرازی دارند نسبت به مخترعین و مبتکرین. به مالک اشتر می گویند به اینها توجه کن. بعد می فرماید که مبادا شخصی، بزرگی حسب و خانواده اش باعث شود که ابتکارش خیلی بزرگ جلوه کند. مباد کوچک یک شخصی یا حقارت اجتماعی یا حقارت طایفه ای باعث شود که ابتکارش و اختراعش کوچک جلوه دهی در حالی که بزرگ است. مبادا کاری که دیگری انجام

۱- اعراف ۶۹ ۲- بحار الانوار ج ۶۶/ص ۴۰۹ باب ۳۸

۳- دیوان حافظ انتشارات رواق اندیشه ص ۴۷۲ با مطلع

تو مگر به لب آبی به هوس ننشینی ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

۴- کافی ج ۲ / ص ۱۰۶ / باب الحیاء

۵- حمد ۱

داده به نام دیگری ثبت کنید. حضرت نهی می کند. خوب یکی بگوید مهم نیست برای خدا انجام داده، چه به اسم من ثبت شد چه به اسم دیگری ثبت شود. این ها غلط است می گویند بهلول رفت تابلوی مسجد هارون الرشید را پاک کرد و نوشت مسجد بهلول. هارون الرشید عصبانی شد و گفت بروید این آهن پاره را بکنید و به اسم من بنویسید دوباره نوشتند فردا رفتند دیدند باز نوشته مسجد بهلول. بهلول را صدا زد و گفت چرا اذیت می کنی. گفت تو مسجد را برای کی ساختی؟ گفت برای خدا. گفت اگر برای خدا ساختی پس چه فرقی می کند که به اسم من باشد یا به اسم تو. بعضی ها به این استدلال می کنند و می گویند تو کار برای خدا کردی به اسم من باشد یا به اسم تو. نه آقا این جور می نیست. بعضی وقتها عنوان خیلی مهم است. نه ما نمی خواهیم کسی اسممان را بداند. برای خدا اخلاص خیلی خوب است اما آیا اگر کسی آمد روی تابلوی نماز غفلیه نوشت اهدایی فلانی این قصدش حتما ریاکاری بوده؟ نه. اینها یک نکاتی دارد. تشکر از بندگان خدا یک امر توحیدی است. اگر با آن ویژگیهایی باشد که به ما دستور دادند و یاددادند. اسم خود را هم جایی گذاشتن در کار خیر، آنهم اگر روی اسلوب خودش باشد. انگیزه، انگیزه خدایی باشد، اشکال ندارد بلکه حسن است. چرا حضرت ابراهیم یکی از دعاهایشان این است *و اجعلنی لسان صدق فی الافرین* لسان صدق یعنی حسن ذکر. یعنی خدایا نام نیکم را در آیندگان قرار بده. ابراهیم چه نیازی به تعریف دیگران داشت. مگر حضرت ابراهیم می خواست ریا بکند؟ اصلاً این نام نیک چه تاثیری دارد بعد از انسان؟ قطعاً حضرت ابراهیم از کسانی نبود که تشنه مدح و ثنا هستند. یک حکمتی دارد. خدا هم که نقل کرده این هم یک حکمتی دارد. من یکی از آنها را عرض کنم اینکه شما از یک شخصی تعریف کنید و بگویید شخص خوبی بود این در سرنوشت اخروی او مؤثر است. روایت داریم اگر شخصی بمیرد چهل مؤمن از ته دل بگویند که این آدم خوبی بود. نه مثل الان که روی مزار می گویند چه جور آدمی بود همه می گویند خیلی خوب

روحیه حمد می شود، یاد کردن نعمت های خداست. زیارت عرفه را بخوانید، دعای عرفه. دیدید امام حسین<sup>(ع)</sup> پشت سر هم نعمت ها رایاد می کند. بروید بشمارید ببینید چند تا نعمت را یاد می کند؟ ده ها نعمت را امام نام میبرند، می گویند خدایا تو این کار را کردی، تو برایم چنین کردی. در دعای کمیل هم آمده، «و بری و تغذیتی و تربیتی. کم من عثار و قیته کم من مکروه دفعته، کم من ثناء بمیل لست أهلاً له نثرته». اینها همه اش یاد کردن نعمت های خداست. می گویی خدایا چقدر نعمتداری، چقدر لغزش ها را مانع شدی، چقدر نامهای نیک را تو برای من بین مردم گسترده در حالیکه من شایسته آن نام نیک نبودم. پشت پرده من را می دانستی. آن را پوشاندی، یک کارهای جزئی کردم، بزرگش کردی و من را نشان دادی. کم کم ذکر این ها یک روحیه حیا و خجالت در انسان ایجاد می کند نسبت به صاحب نعمت. دیدید فرزندی به مادرش داد می زند، بانگ می زند، جفا می کند، بعد مادر گریه می افتد، می گوید مادر تو خرد بودی، کودک بودی، چقدر من شب ها را به خاطر تو بیدار نشستم. چقدر مریض شدی، من در مریضی هایت چه کشیدم، چه زجری کشیدم. کم کم، این فرزند به گریه می افتد، دست مادر را می بوسد، می گوید مرا ببخش. قرآن می فرماید: «فاذکروا ءالاءالله» نعمت های خدا را یاد کنید. اصلاً به ما این امر شده که در دعاها می بینید یاد شده نعمت های خدا. جنبه اش این است که انسان یک حالت حیایی بهش دست می دهد. آن شکری که از روی حیا باشد، افضل شکر است. کی ایجاد می شود؟ با ذکر نعمت خدا اسمش را می گذارد رستگاری. گاهی وقت ها شکر از روی طمع زیاد یک نعمت است. می گوید «الممدلله» که خدا بیشتر به او بدهد، خوب خدا بیشتر هم می دهد. اما افضل از آن شکری است که از روی حیا باشد. شرمنده خدا باشد. بگوید خدایا از تو تشکر می کنم. این باعث رستگاری است. «فاذکروا ءالاءالله»

هزار رکعت نماز بدهند، به حمد من بی معرفت هم هزار رکعت؟ ثواب می دهند، نه اینکه ثواب ندهند، اما اگر بخواهیم ریشه داشته باشد، باید محتوای عمل را زیاد کنیم. خدا به حجم عمل نگاه نمی کند، خدا به محتوای عمل نگاه می کند. این حمد اثر دارد. پس حمد به اضافه رضایت به فعل الهی، وقتی که ما این رضایت را داشتیم و راضی بودیم به آن کاری که خدا کرده، خدا را هم حمد کردیم، آن وقت دیگر خداوند نعمت ها را به ما عنایت می کند. یکی از آیات قرآن می فرماید: «مَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ (رِزْقَهُ فَلْيَنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»<sup>۱</sup> هر کس روزیش تنگ شود راه خلاصی از تنگنای روزی این است: آن هم که دارد انفاق کند. در ذیل این آیه. قرآن می فرماید: «وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ (رِزْقَهُ...»<sup>۲</sup> هر کس روزیش تنگ می شود انفاق کند. یک طلبه ای به من گفت که، من می خواستم از یک جای دوری بیایم یزد، عجله هم داشتم. پولی هم که سوار ماشین مناسبی شوم نداشتم. گفتم خدایا ما امروز به این آیه و حدیث عمل می کنم. آدمم و یک مستحقی پیدا کردم و گفتم بیا این پول هم مال تو.. بعدش هم ایستادم آنجا و گفتم خدایا به وعده ای که دادی وفا کن. لحظات کمی گذشت، گفت یک جوان با یک ماشین خیلی مدل بالا. ترمز زد و با احترام و اکرام تعارف کرد و تا مقصد مرا آورد قرآن می فرماید راه رسیدن به رزق و خلاصی از تنگنای رزق این نوع شکر عملی است. هر جور خدا را حمد بگویید با یک اندک رضایتی هم باشد ولو به حالت تحمیل به نفس تأثیر دارد. جایگاه اثر کامل را عرض می کنم. اگر یک نعمتی از دستتان رفت یا کم شد به همان مقداری که دارید خدا را حمد بگویید. خواهید دید که شروع می کند آن نعمت زیاد شدن. یکی از کارهای عملی است. یکی از راهکارهاست. چون قرآن وعده داده، خدا می فرماید اگر شکر بکنید من نعمت بیشتری به شما خواهم داد. یکی دیگر از نکاتی که در قرآن در مورد حمد آمده و در مورد شکر و باعث ایجاد

۱- طلاق ۷

۲- همان

بود تا دل مصیبت زندگان شاد شود، همه با هم می گویند و ته دلشان او را لعنت کنند. این جوری نه. واقعا از ته دل بگویند خیلی آدم خوبی بود، تا خبر مرگش را می شنوند بگویند خدا رحمتش کند واقعا آدم خوبی بود. اگر چهل نفر (مومن) اینجور بگویند در روایت است خدا می گوید من از آنچه می دانستم و شما نمی دانستید گذشت کردم و شهادت شما را پذیرفتم. شهادت چهل تا مومن را خدا می پذیرد. حالا اسم نیک، بد است یا خوب است؟ اگر یکی در مسجدی کار خوبی کرد و اسمش را نوشت آنجا، همین باعث می شود وقتی مُرد همه می گویند خدا رحمتش کند فلانی مسجد فلان جا را ساخته است. چقدر این مسجد خوب است. این باعث سعادت مندی است. بعضی ها فکر می کنند این کارها ریاکاری است یا کسانی که این کارها کردند دنبال اسم و رسم بوده اند. اینجوری نباید در حق مردم قضاوت کرد. اینها بعضی از ارزشهایی است که در جامعه متروک شده اند. چه اشکال دارد من اگر ضعیف هستم اگر یکی آفرین می گوید من خودم را گم می کنم من بروم خودم را اصلاح کنم، باید ضعفم را برطرف کنم. باید کارم با انگیزه خدایی باشد. یا زنده کردن نام پدر و مادر بسیار کار خوبی است. پس تشکر از مخلوق را خود قرآن اجازه داده نمونه آن تشکر از والدین است و همچنین نام نیک را زنده گذاشتن، در سعادت اخروی انسان تأثیر دارد. یکی از ویژگیهای مومن قدر شناسی است. از طبایع زشت انسانی ناسپاسی است. وقتی می گوییم طبایع، جمع طبیعت، یعنی انسان را اگر جدا از تربیت دینی، جدای از ارشاد دین، به خودی خود فرض کنیم طبیعتا و طبعا یک موجود ناسپاس است. مثلا آهن را اگر در حالت عادی رها کنیم آهن صُلب است، سخت است. در حالت عادی، آب روان است، سیال است اما همین آب را اگر سرما بدهیم و سرد کنیم یخ می بندد، همین آهن را اگر حرارت بدهیم ذوب می شود در حالت غیر عادی طبیعتش متغیر می شود اما در حالت عادی طبیعتش سختی است. آدم می تواند متحول شود یک شرایطی قرار بگیرد که متحول شود اما در شرایط عادی طبیعتش ناسپاسی

است. اما برعکس سگ، سگ طبیعتش سپاسگزاری است اگر کسی یک سگی را یک روز نگهداری کند هزارتاچوب به سر او برند که از در خانه برود، از در خانه او نمی رود. این هم از باب عقل و استدلال نیست که سگ بنشیند پیش خود بگوید خوب من از طریق عقلی به این نتیجه رسیدم که باید از صاحب نعمت تشکر کنم. این وظیفه عقلی من است. او طینتش این طوری است. اگر شما به یک آدمی هزارتا احسان بکنید، اما یک وقت حواستان نباشد یک بدی در حقش بکنید، قاعدتا اگر روی حساب بازاری پیش برود باید بگوید هزار منهای یک. شما هزارتا احسان به من کرده‌اید یکی بدی می شود نهصد و نوذنه تا خوبی دیگر طلبکارید شما. ولی اینجوری حساب نمی کند انسان می گوید هزارتا احسان یک خط قرمز توش، این یکی هم منتظر باش یک جایی انتقام می گیرم.

برخورد فرزندان نسبت به پدر و مادرها را ببینید. حالا الحمدلله شهر ما و کشور ما یک کشوری است که اسلام تأثیرات بسیار زیادی گذاشته، خیلی از فرزندان با معرفت هستند، ولی لابه لای آن موارد بد هم می بینیم. اما در کشورهای خارج آقا هنوز پدرش جان دارد اعضای بدنش را فروخته به نهادهای کالبدشکافی و نهادهای دیگر و جسدش را هم فروخته است خوب این طبیعت انسان است. اما مومن در سایه تعلیمات اسلامی سپاسگزار است، روح قدر شناسی دارد. (من یک اثری فرستادم هدیه برای رهبر انقلاب خودم بردم تحویل دفترشان دادم، یک نامه ای هم خدمت ایشان نوشتم. ایشان سه بار به دفترشان امر کردند که زنگ بزنید و تشکر کنید. یک بار زنگ زدند دوباره زنگ زدند و بار سوم گفتند کاری دارید، حاجتی دارید بعد هم یک هدیه ای معنوی برایتان فرستادند). مومن قدرشناس است. یعنی اگر یک کسی یک قدم کوچکی برایش بردارد حتما تشکر می کند. اینطور نیست که از کنارش رد شود. اما بگویید که ما بسیاری از وقتها یک نعمتی را کم داریم خدا را مرتب شکر می کنیم ولی زیاد نمی شود. حمد یک کالبدی دارد و یک روحی. کالبد حمد همین کلمه الحمدلله است. روح حمد سرور باطنی است.

کن تا به یقین برسی. عبادت خالص یقین می آورد. یقین بقضای الهی می آورد، رضا به قضای الهی ریشه حمد صالح است. آن وقت اگر حمد کردی، حمد اثر می کند. اگر نعمتی هم از تو گرفته شده خدا به تو پس می دهد. به نظرم هست که این روایت از امام سجاد<sup>(ع)</sup> است، فرمودند: «(الرضا بمكرهه القضاء) (رفع درجات اليقين)». یقین ۱۰ تا پله دارد. تازه به یقین هم که رسیدی، ده درجه دارد. درجه دهم آن این است که شما به آنچه که خدا برایت خواسته، قضای ناخوش، راضی باشی. من الآن یک نمونه اش را عرض می کنم. در مورد شخصیت بزرگوار آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی<sup>(ع)</sup>، استاد عرفان امام<sup>(ع)</sup>، که امام خیلی به آثار ایشان علاقه مندند، نقل می کنند یک روز عید بود. صبح اول صبح اهل محل آمدند خدمت آقا که تبریک بگویند و عید را با دیدن جمال ایشان شروع کنند. منزلشان یک قسمت بالایی داشت یک قسمت پایینی. قدیم ها بهش می گفتند حوضخانه. بیشتر خانواده شان آنجا بودند. خودشان آمدند و در این اتاق بالا، مردم آمدند، نشستند و... یک وقت یک سر و صدایی در حیاط خانه به گوش رسید و ایشان گفتند تشریف داشته باشید من ببینم چه خبر است؟ رفتند و برگشتند و ما هم فکر کردیم یک چیز جزئی بوده و تمام شده. مراسم عید که تمام شد همه خواستند بروند. ایشان به چند نفر اشاره کردند شما بمانید. چند نفر ماندند. وقتی مجلس خودمانی شد ایشان با یک حالت سروری رو کردند به این افرادی که مانده بودند. گفتند الحمدلله! خدا به ما امروز عیدی داد. گفتند آقا چه عیدی داد؟ گفت این صدا را فهمیدید که من رفتم دنبالش؟ گفتند بله. گفت پسر خردسالم افتاد توی حوض و خفه شد. خیلی مشکل است به خدا. به ما بگویند آقا رفتیم بیرون مثلاً یک کسی خط کشیده به وسیله نقلیه مان. تا فردا اوقاتمان تلخ است که حالا خط کشیدند به ماشین ما. تا به این قله رسیدن خیلی سخت است. آن وقت اینها حمدشان حمد است. اینها وقتی می گویند الحمدلله، اهل آسمان را به وجد می آورند. من که اصلاً نمی فهمم الحمدلله ترجمه اش چیست؟ آن وقت به حمد او هزار رکعت ثواب است.

به ذات اقدس الهی جسارت می کردی؟ گفت می خواستم خدا را گول بزنم، ببین چقدر چیزی به من داده!! آخر بعضی ها اینقدر بچه اند که واقعاً فکر می کنند می شود خدا را گول زد. بعضی ها این جور فکر نمی کنند. اما عملکردشان گول زدن خداست. ما داریم روایت که خدا، روایت قدسی داریم که خدا به بعضی ها در نماز خطاب می کند: «یا کاذب اَتَفَدَعُنِي»<sup>۱</sup> در نماز دارد نماز می خواند، خدا بهش می گوید: ای دروغگو! می خواهی مرا گول بزنی؟ حمدی که ریشه درونی نداشته باشد، آن حمد آثارش کم است. البته این را بدانید، حمد زبانی هم اثر دارد. هیچ حمدی بر زبان نمی آید مگر اینکه اثر دارد. شما فکر می کنید تسبیحات حضرت زهرا که امام صادق<sup>(ع)</sup> می خوانند با تسبیحاتی که ما می خوانیم هر دوتایش ثواب هزار رکعت نماز دارد؟ مراتب دارد. هر کسی به اندازه معرفتش. هزار رکعت نماز ظرفیت ثواب این تسبیح است. هر چه معرفت بیشتر باشد، ثوابش هم بیشتر است. من که اصلاً نمی فهمم دارم سبحان الله می گویم چی دارم می گویم؟ الحمدلله به اندازه معرفتم هم بهم ثواب می دهند. البته ثواب می دهند. بعضی ها من دیدم این سبحان الله که می گویند نصفش را نمی گویند، می خورند. این قسمت آخرش را نمی گویند. «سین» و «ب» را به هم وصل می کنند. پشت سر هم، بعدش هم خوشحالند که ما ثواب هزار رکعت نماز مستحبی؛ نه این جوری هم نیست. حداقل ما معنی واژه ها را بدانیم. راهش این است که موقعی که حمد می گوئیم راضی باشیم به قضای الهی. آنچه خدا برای ما خواسته راضی باشیم. چون تا راضی نباشیم نمی توانیم خوشحال باشیم. بگوئیم خدایا این وضعی که تو برای ما درست کردی، خیر ما در همین است و موقعی راضی می شویم که به یقین رسیده باشیم. پس راهش کار اعتقادی کردن است. چطور به یقین می رسیم؟ با عبادت خالصانه. «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»<sup>۲</sup>: خدا را اینقدر عبادت

۱- مستدرک الوسائل ج ۴ / ص ۹۵

۲- حجر ۹۹

من برای اینکه مطلب روشن شود مثالی می زنم. شما یک وقتی به مکه می روید مشرف می شوید به بیت الله الحرام هدیه ای می آورید برای یکی از بستگانان، احساس می کنید که خیلی خوشحال شده است. همه سختی و رنجی که رفتید به بازار و گشتید و این هدیه را پیدا کردید از بدنتان بیرون می رود و احساس موفقیت به شما دست می دهد که من امروز برای بنده خدایی هدیه ای آوردم که خیلی خوشحال شده است و به دل او چسبید و او هم تشکر می کند. ولی اگر بفهمید که او خوشش نیامد، شما ناراحت می شوید او هم تشکر ظاهری می کند. آیا این سپاسگزاری برای شما دلچسب است؟ شما می پذیرید به عنوان سپاسگزاری؟ اگر بفهمید که او از هدیه شما خوشش نیامده هزار بار هم بگوید تشکر، به دل شما نمی چسبد. ولی اگر بفهمید که او مسرور است حتی اگر یکبار هم تشکر نکند شما خوشحال می شوید. خدا که از دل من و شما خبر دارد به ما نعمت می دهد و ما نق می زنیم. هزار بار هم الحمدلله بگوئیم اثر یک دانه الحمدلله که با سرور قلبی بگوئیم ندارد. به همین دلیل مرحوم نراقی برای شکر مراتبی قائل است ۱- شکر زبانی که می گوئیم الحمدلله ۲- شکر عملی که ما حق نعمت را ادا کنیم ۳- سرور قلبی. این سه تا از ارکان شکر است شما اول لسانا بگوئید الحمدلله بعد عملاً شکر نعمت را به جا آورید مثلاً اگر خدا به شما مالی داد حق مال را ادا کنید و سوم از صمیم قلب خوشحال باشید که خدا این نعمت را به شما داده است. خدا به بنده نعمت می دهد، بنده به زور الحمدلله می گوید و یک اخمی هم به آسمان می کند. شخصی حادثه ای برایش پیش آمد سرش را به آسمان کرد و با اخم گفت الحمدلله. دوباره نزدیکیهای ظهر یک حادثه دیگر و باز هم همینطور و عصر هم باز یک حادثه تلخی، اینبار با یک حالت عصبانیت و عبوس نگاهی به طرف بالا کرد و گفت الحمدلله یکی به او گفت این چه حمد گفتنی است. تو برایت مصیبت پیش آمده است تو خدا را حمد می کنی؟ گفت تو اگر بفهمی این حمد من از فحش هم بدتر است. خوب انصافاً بعضی وقتها حمدهای ما این طور است.



شود. مظهر این طبیعت در قرآن کریم واژه «انسان» است. بگردید در قرآن هیچ جا از کلمه «انسان» تعریف نکرده. هیچ جا، هیچ کجا تعریف انسان نکرده. «قتل الانسن ما اکفره»<sup>۱</sup> «و مملها الانسان انه كان ظلوما جهولا»<sup>۲</sup> «فلق الانسان من عمل ساوریکم ءایتی فلا تستعجلون»<sup>۳</sup> «و کان الانسان قتورا»<sup>۴</sup> «ان الانسان فلق هلوعا»<sup>۵</sup> «اذا مسه الشر جزوعا»<sup>۶</sup> «و اذا مسه الفیر منوعا»<sup>۷</sup>. فقط یک آیه داریم که بوی تعریف می دهد اما خوب که دقت می کنیم می بینیم آن هم تعریف نیست. «لقد فلقنا الانسان فی امسن تقویم»<sup>۸</sup> «ثم ردناه اسفل سافلین»<sup>۹</sup> اولاً دارد احسن تقویم را به خلقت نسبت می دهد. خلقت کار خداست. ثانیا به یکی بگویند ما تو را در بهترین شرایط تحصیل قرار دادیم، اما تو مردود شدی. این تعریف است؟ هیچ جا از کلمه انسان در قرآن تعریف نشده. انسان نماینده این طبیعت های زشت است. حضرت لقمان<sup>(ع)</sup> از بندگان صالحی بود که توانست از این طبیعت فرار کند و بگیرزد. اصلی ترین ویژگی انسان که انسان را سقوط می دهد همین صفت ناسپاسی است. صفت کفران. اگر کسی بتواند از چنگ این صفت فرار کند، از تمام رذایل گریخته است و مانند مسیحا پاک و مجرد در فلک سروری قدم خواهد زد. این خیلی مهم است که انسان بتواند از این صفت فرار کند. ما در نمازمان هر روز می گوییم «الممد لله (ب العالمین)»<sup>۱۰</sup> یادمان باشد نعمت هایی که خدا به ما داده، خدا را سپاس می گذاریم، سپاس می گوییم. اگر نعمتی از دست ما رفت و خواستیم نعمت را برگردانیم، راهش حمد خداست. مثلاً یک مقدار کمی اش برایمان ماند، البته بعضی از نعمت ها که از دست رفت، دیگر نمی شود برش گرداند.

- |              |              |
|--------------|--------------|
| ۱- عبس ۱۷    | ۲- احزاب ۷۲  |
| ۳- انبیاء ۳۷ | ۴- اسراء ۱۰۰ |
| ۵- معارج ۱۹  | ۶- نعرج ۲۰   |
| ۷- معارج ۲۱  | ۸- تین ۴     |
| ۹- تین ۵     | ۱۰- حمد ۱    |

هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله. اما از زبان افرادی که به آن درجه کمال نرسیدند وقتی خداوند ستایش خودش را نقل می کند با تسبیح نقل میکند. مثلاً در مورد رعد می فرماید یسبغ الاعد بممده رعد خدا را تسبیح و حمد می کند. در مورد اشیاء عالم می فرماید: وان من شی الا یسبغ بممده. هیچ چیزی در عالم نیست مگر اینکه خدا را تسبیح می کنند. یسبغ لله ما فی السموات وما فی الارض تسبیح را آورده یا تسبیح را همراه حمد آورده، اول هم تسبیح را آورده. یک علتی را علامه ذکر می کند. می فرمایند اگر معرفت ناقص باشد، حمدی هم که از آن معرفت بلند می شود ناقص است. اگر به یک بچه کلاس پنجم ابتدایی بگویند یک انشایی در مورد ابوعلی سینا بنویس. مگر این بچه چه قدر اطلاعات درباره ابوعلی سینا دارد. یک چیزهایی می نویسد در حد ذهن خودش. اگر بخواهد انشایش یک مقدار از نقص دور شود باید اول انشایش را اینجور بنویسید: من در شرایطی نیستم که بخواهم ابوعلی سینا را توصیف کنم، ابوعلی سینا مرد بسیار بزرگی است که بالاتر از سطح ذهن من است من در حد خودم او را توصیف می کنم. این را که بگوید انشایش قشنگ می شود. دیگر اگر کسی هم حرف کج و معوجی زد، به او خرده نمی گیرد می گویند او خودش اول گفته. والا اگر بیاید بگوید من امروز می خواهم شخصیت بزرگی را به شما معرفی کنم که تاریخ مدیون اوست و بعد کلمات سبکی را بگوید، شأن ابوعلی سینا را پایین آورده است. ما کی می توانیم ممدوحی را حمد کنیم؟ آن وقتی که او را خوب بشناسیم. آن وقت حمد ما حمد واقعی است. ولی اگر معرفت ما کامل نبود باید اول تسبیح بیاوریم، تسبیح یعنی تو منزه ای، منزه از هر نقصی، منزه از هر عیبی، تو منزه ای از این که ما تو را توصیف کنیم. تو برتر از اینهایی، بعد او را حمدش کنیم. علامه می فرماید علت اینکه خداوند در قرآن کریم برای انسانهای کامل لفظ حمد را ذکر کرده ولی برای انسانهایی که کامل نیستند یا حتی فرشتگان حمد را با تسبیح آورده است. برای اشیاء جهان حمد را با تسبیح

آورده است. برای صلحاء، انبیاء، پیغمبران، شهدا و بهشتیان و خود رسول گرامی اسلام حمد را بدون تسبیح آورده است، می گویند چون حمد اینها حمد واقعی است حمدی است از روی معرفت کامل، بنابراین نیازی به تسبیح ندارند. حالا بفرمایید پس چرا در سوره حمد تسبیح نیست؟ بالاخره همه مردم می خوانند و همه مردم هم معرفت کامل ندارند، درست است. اینجا استثنائاً خداوند این امت را تکریم کرده است که با زبان انبیا خدا را حمد کنند. عرض کردم که این حرف یک جاهایی برای ما سوال دارد اما چون علامه تشریف ندارند تا ما سؤالاتمان را بپرسیم و ایشان جواب دهند بنابراین ما از طرحش در می گذریم، برای اینکه خیلی بعید از اشاره نباشد من اشاره می کنم که در سوره اسرا خطاب به پیامبر گرامی می فرمایند و سبح بحمده، تو هم خدا را تسبیح و حمد کن. شاید این یک بابی باز کند در تفسیر، بالاخره ما هستیم و این ظواهر قرآن، هیچ کس هم ادعا ندارد که من عمق آن را فهمیدم هرچه توی قرآن است من فهمیدم، علامه هم هرگز ادعای عصمت نداشته اند، ما هم نمی خواهیم بگوییم که فرمایش ایشان جای خدشه دارد نه، من عرض کردم که جای سؤال دارد که از طرح سؤال در می گذریم. گفتیم که طبیعت انسان کفران است. قرآن می فرماید «قتل الانسان ما اکفره». کشته باد انسان چقدر نا سپاس است. ما اکفره صیغه تعجب است. صفت شکر یک صفت بسیار کمیاب است انسانهای کمی هستند که وقتی احسانی در حقشان شد روحیه تشکر را داشته باشند. من یک بزرگواری را دیدم یک جوان خیلی باتقوایی بود. می گفت من سعی می کنم کسی به من احسان نکند، فرار می کنم از احسان مردم گفتم چرا؟ گفت چون اگر کسی به من احسانی بکند یک احساس خیلی عجیبی تا آخر نسبت به او پیدا می کنم. برای اینکه این احساس را پیدا نکنم، این احساس حقی که بر گردن من پیدا کرده است در من پیدا نشود و مقید نشوم در مقابلش، محصور و محدود نشوم، سعی می کنم تا بشود از احسان دیگران فرار کنم که من را به بند احسان نکشند. بعضی ها اینطوریند. خداوند

می کنند، می بینند این سگ بیشتر از بچه خودش بهش وفادار است. یک خانم آمریکایی سال ۱۳۵۴ (من یادم است)، تمام اموالش را وصیت کرده بود به سگش بدهند و مرده بود و چندین میلیون دلار رسیده بود به سگش. فرزند پسر و دختر هم داشت. نوشته بود بچه هایش را از ارث محروم کرده، همه ارثش را برای سگش نوشته. تربیت دینی که نیست آدم عذر می خواهم از سگ هم بدتر می شود، بی وفاتر است. آقای تافلر در کتاب موج سوم می گوید چه پولهای گزافی که پرداخت می شود برای خریدن یک حیوان که فضای سوت و کور و بی عاطفه یک خانه ای را بشکند. قرآن در مورد کفار می گوید «بل هم اذل»<sup>۱</sup>. این بل هم اذللشان چیست؟ بل هم اذللش این است. حیوان با طبیعتش، هر حیوانی یک اخلاق خوب دارد، شیء درنده است، اما یکی اخلاق خوب دارد. اخلاق خوبش هم این است که غذا می خورد، زیادی اش را می دهد به حیوانات زیر دستش. آدم این را هم ندارد. «ان الانسان فلق هلعاً»<sup>۲</sup> انسان بسیار حریص است. «اذا مسه الفیر منهوا»<sup>۳</sup>: مالی، خیری بهش برسد، منعش میکند به دیگران نمی دهد. پلنگ طبیعتش این است که اگر بهش حمله نکنی، کاری بهت ندارد. حالا من پلنگ های آخرالزمان را نمی دانم! شاید آنها هم از آدمها تأثیر گرفته باشند! ولی آدمیزاد اگر در مسیر طبایع زشتش افتاد، کاری هم به کارش نداشته باشی، او می گوید من با تو کار دارم، می آید دنبال ظلم و ستم. همین طور بگردید توی حیوانات، هر حیوانی یک ویژگی خوب دارد توی طبیعت هایش. بقیه اش بد است، یکیش خوب است، آدم یکی خوب هم ندارد. اگر او ماند و طبیعت خودش از حیوان بدتر می

۱- همان

۲- معارج ۱۹

۳- معارج ۲۰

۴- معارج ۲۱

شما ناراحت نشوید. آبروی خودم را فدای راحتی شما کردم. پیش خودم گفتم دومی، دومی را تعارف می‌کنم. دومی از اولی تلخ تر بود. من هم همه اش را خوردم. به سومی گفتم سومی را تعارف می‌کنم، سومی از همه اش تلخ تر بود. گفت: خوب، تو اینها را خوردی. چرا اینقدر با حالت حلاوت و طوری می‌خوردی که ما می‌گفتیم از شیرینی مثل عسل هست؟ چرا اخم نکردی؟ چرا رو در هم نکشیدی؟ گفت: آقا بی انصافی نیست که من هزار شیرینی از دست شما خوردم، به خاطر یک تلخی اخم کنم؟! این حکمت است. لبّ حکمت است. «ه لَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْكُمَّةَ ان اشكر لله»<sup>۱</sup> خیلی این جور بندگان کم اند. خیلی نادرند. انسان اگر به طبیعت خودش رها شود، عذر می‌خواهم از سگ هم بدتر است. این است که قرآن در مورد انسان های بی ایمان می‌گوید که «اولئك كالانعم»<sup>۲</sup> مثل چهارپای می‌مانند، «بل هم اضل»<sup>۳</sup> بلکه هنوز بدتر. چون هر حیوانی یک طبیعت خوب دارد. مثلاً سگ یک موجود ضعیف کشتی است. هر کس مثلاً احساس کند زور ندارد صدایش را درشت می‌کند. هر کس احساس کند قوی است، صدایش را نازک می‌کند، خودش را می‌اندازد پشت پایش. ولی یک صفت خوب عوضش دارد. یک شخصی می‌گفت: یک مسیری رد می‌شدیم هر روز یک سگ پاچه گیری حمله می‌کرد به ما و اعصاب ما را خورد می‌کرد. راه دیگری هم نداشتیم. یک روز فکری به ذهنمان رسید و یک مقدار خوردنی که مورد علاقه سگ هست همراه خودمان برداشتیم و همین که دوید طرف ما انداختیم جلویش. این هم یک نگاهی کرد و دیگر تمام شد. چندین سال آن طرف رد می‌شدیم تا ما را می‌دید یک دمی تکان می‌داد و تشکر می‌کرد، دیگر به ما حمله نکرد. چرا توی اروپا و آمریکا مردم می‌روند سراغ سگ؟ چرا پولهای گزاف می‌دهند؟ به خاطر اینکه نگاه

۱- لقمان ۱۲

۲- اعراف ۱۷۹- فرقان ۴۴۵

۳- همان

خواهد شیخ الانبیاء را تعریف کند می‌فرماید «انه كان عبدا شكورا». نوح بنده بسیار شکرگزاری بود. شکور، اینجا حالت مبالغه دارد، یعنی کسی که دائماً در حال شکر است، همیشه شکرگزار است. این بزرگترین ویژگی حضرت نوح بود. در آیه ای دیگر از قرآن می‌فرماید: «هقليل من عبادی الشکور» خیلی کم هستند بندگان شکرگزار من. در روایت، در ذیل این آیه آمده است که هیچ صفتی کمیابتر از شکر نیست. صفت سپاسگزاری. آن سپاسگزاری واقعی را عرض می‌کنم و الا می‌بینیم که جماعت مؤمنین همه‌شان می‌گویند خدایا صد هزار مرتبه شکر ولی ته دل به آنچه که دارند راضی نیستند و بیشترش را می‌خواهند. امیرالمومنین یکی از ویژگیهای بعضی از مومنان قاصر را در نهج البلاغه دارد، خیلی خطبه جالبی است، کلام جالبی است یکی از آن ویژگیها را می‌فرمایند که «يعجز عن شكر ما اوتى» از شکر نعمتهایی که خدا به او داده است عاجز است و یتقاضی (زیاده فیما بقى به دنبال چیزهای بیشتر است. آن مقداری که دارد نمی‌تواند شکرش را ادا کند دنبال چیزهای زیادت است. یعنی به این مقداری که دارد اصلاً قانع و راضی نیست، این نوع شکر را قرآن نمی‌گوید. شکور آن کسی است که چشمش به آنچه خدا به او داده است روشن باشد. دنبال ادای حق شکرش باشد. دنبال این باشد که من چه کار کنم که شکر همین مقدار را ادا کنم تا نعمت زیادتتری نیامده که بارم سنگین تر شود بروم دنبال شکر همین. فکر این نیست که بیشتر پیدا کنم، آن وقت این می‌شود شکور. یکی از ویژگیهای شکور این است که نعمت خدا را صرف معصیت خدا نکند. شما یک سوئیچ ماشین می‌دهید دست آقای و به او می‌گویید من خواهش می‌کنم که در خیابان بد نزو، بعضی‌ها این ماشین را می‌شناسند آبروی من می‌رود تند اگر بروی، سبک بازی در بیاوری، فلان جا و فلان جا نزو باهات این کارها را نکن، او برود همان کارها را بکند همان کارهایی که شما گفتید انجام ندهد، شما وقتی بفهمید ناراحت می‌شوید ممکن است ماشین را از او بگیری. یکی از ویژگیهای شکر واقعی این است که انسان نعمت خدا در جهت

معصیت مصرف نکند. لقمان، خداوند مخیرش گذاشت بین انتخاب پیامبری و انتخاب حکمت. فرشتگان او را خطاب می کردند در حالی که او خوابیده بود اما بیدار بود خواب نبود. فرشتگان الهی را نمی دید ولی صدایشان را می شنوید بعد به او گفتند ای لقمان می خواهی پیامبر شوی؟ گفت اگر دستور خداست من می پذیرم ولی اگر به اختیار خودم است نه. گفتند به اختیار خودت است. گفتند بین حکمت و نبوت مخیری. گفت من حکمت را انتخاب می کنم نبوت را نمی خواهم گفتند چرا؟ گفت به خاطر اینکه نبوت قضاوت بین مردم است و کسی که بین مردم قضاوت کند در معرض خطر است. من مضمون کلام لقمان را عرض کردم بعد خداوند خواب را بر او مسلط کرد و فرشتگان خدا قلب و سینه او را پر از حکمت کردند حالا ما از قرآن سؤال می کنیم می گوییم که حکمتهایی که به حضرت لقمان داده شده بود اگر بخواهیم در یک کلمه جمعش بکنیم اسمش را چه می گذارید؟ قرآن چنین می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ حِكْمَةً» ما به لقمان حکمت دادیم «أَنْ اشْكُرَ لِلَّهِ» واژه «أَنْ» تفسیری است مابعدش را تفسیر می کند تفسیر ماقبلش است. تمام این حکمت جمع می شود در شکر خدا و یک درسی هم می توانیم از این آیه بگیریم که اگر انسانی شاکر بود، این نشانه حکمت است و این راس حکمت است که انسان شکور باشد و نسبت به خدا شکر بورزد. گویی که هر جا حکمت است، شکر هم هست.

برای سلامتی امام زمان و تعجیل در فرج ایشان اجماعاً صلوات ختم کنید.

پایان زمان اول

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از قصه هایی که در زندگی لقمان نقل می کنند، حالا با کم و زیادهایی که دارد، مولوی هم در مثنویش ذکر کرده این است که لقمان یک مولایی داشت، عبد بود. این مولا خیلی به لقمان علاقه داشت، هر وقت می خواست غذایی بخورد می گفت: بگویند لقمان بیاید با من غذا بخورد، من بدون لقمان غذا نمی خورم. بقیه عبدها و نوکرها حسودی میکردند و می گفتند: آدم بهتر از این پیدا نکردی؟ این نه قیافه دارد، نه جمالی دارد. مولا می گفت کمالاتی که در این لقمان است در هیچ کدامتان نیست، بلکه در هیچ کس نیست. من به خاطر این به او علاقه دارم. یک روز یک شخصی چند دانه میوه نوری را آورده بود هدیه کرده بود به آقای لقمان. ایشان هم گفت که به لقمان بگویند بیاید. لقمان آمد و به لقمان گفت تا شما شروع نکنی من نمی خورم. اول شما بخور، شروع کن، هر وقت شما اجازه دادی من شروع می کنم به خوردن. لقمان شروع کرد به خوردن، اولی را خورد و همه اش را خورد. دومی را هم پاره کرد و آن را هم خورد و سومی را هم خورد و بعدش هم دستش را به هم مالید و گفت آقا تشکر. غلامان گفتند عجب موقعیت خوبی شد. شکار آمد دم تیر. گفتند آقا دیدی؟! این هم معرفتش، این هم ادبش. گفت: شما خاموش باشید این یک حکمتی دارد. من الآن از خودش می پرسم. گفت لقمان چرا همه اینها را خوردی، تعارف نکردی؟ گفت: قربان بالاخره دست شما بود، برکت بود. چون از دست شما بود خوردم. گفت: نه، تو توی این افق ها پرواز نمی کنی. اینها برای من راضی کننده نیست. باید بگویی. گفت: من را معذور بدارید. گفت: نه، من معذورت نمی دارم. گفت: من آن میوه اولی را خوردم، قصدم بود امتثال<sup>۱</sup> امر کنم و یک کمی اش را بچشم و بعد تعارف کنم. برخلاف انتظار دیدم تلخ است. ترسیدم بگویم تلخ است شما ناراحت شوید از اینکه هدیه تلخ به من دادید. من گفتم بگذار آبروی خودم برود، بگذار اینها بگویند این بی ادب است

۱- امتثال امر یعنی فرمانبرداری کردن و انجامش دادن